

توصیف ساختمان دستوری «جمله» در گویش لایزنگان داراب

حسن رنجبر^۱

چکیده

لایزنگان، روستایی کوهستانی در شهرستان داراب، واقع در استان فارس است. امروزه جمعیت این روستا حدود ۲۰۰۰ نفر است. شغل اهالی آن غالباً باغداری است و افرادی نیز به دامداری اشتغال دارند. نگارنده در این پژوهش به توصیف ساختمان دستوری «جمله» در گویش مردم لایزنگان داراب پرداخته است. جمله در کتاب‌ها و منابع دستوری به شکل‌های گوناگونی تعریف شده است که این تعاریف متعدد و متفاوت دستورپژوهان، ناشی از دیدگاه متفاوت هر یک از آنان است. پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر روش میدانی انجام گرفته است. و مواردی نظیر انواع جمله بر اساس اجزای تشکیل دهنده آن، جابه‌جایی ارکان جمله، انواع گزاره، انواع جمله از نظر مفهوم، جمله از نظر منفی یا مثبت بودن، جمله پایه و پیرو، جمله مستقل، ساده و مرکب، جمله معترضه، جمله‌های پیوسته، مطابقت نهاد با شناسه، حذف فعل در جمله‌ها مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. علاوه بر این به انواع شبه جمله از نظر مفهوم و ساختمان نیز پرداخته‌ایم.

واژه‌های کلیدی: داراب، لایزنگان، جمله، شبه جمله.

۱. مقدمه

لایزنگان، روستایی کوهستانی در شهرستان داراب، واقع در استان فارس است. امروزه جمعیت روستای لایزنگان حدود ۲۰۰۰ نفر است. شغل مردم این روستا غالباً باغداری است و افرادی نیز به دامداری اشتغال دارند. قدیمی‌ترین منبعی که در آن از لایزنگان سخن به میان آمده فارس‌نامه ناصری است:

«معادن داراب دهاتی باشد که در کوهستان افتاده است و همه آن‌ها سردسیری و در زمستان برف‌نشین است و ناحیه آن معادن در جانب شرق شهر داراب افتاده، مانند معدن ارم و معدن برفدان و معدن خفر و گنبد و معدن لای‌زنگو و معدن نوایگان... معیشت اهالی این معادن همه از میوه‌های تر و خشک سردسیری و مویز و غنچه خشک گل سرخ است که همه حمل هندوستان کنند.» (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۱۳۱۸).

«در باره تاریخ دقیق شکل‌گیری روستا کسی اطلاع دقیقی ندارد. اما به گفته افراد کهن‌سال - که این اطلاعات به صورت سینه به سینه بدانان رسیده - ساکنین این روستا طی سالیان متمادی به این روستا آمده و ساکن شده‌اند.» (رنجبر، ۱۳۹۹: ۱۰). در این پژوهش تلاش کرده‌ایم تا به طور خاص به ساختمان دستوری جمله در این گویش بپردازیم.

جمله در کتاب‌ها و منابع دستوری به شکل‌های گوناگونی تعریف شده است. تعاریف متعدد و متفاوت دستورپژوهان، ناشی از دیدگاه متفاوت هر یک از آنان است. در تعاریف سنتی، جمله را بیش‌تر به اعتبار معنی تعریف کرده‌اند، ولی در تعاریف جدیدتر بر ساختار جمله تأکید می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۱۸۷-۱۸۸). خیامپور جمله را مجموعه کلماتی می‌داند که مقصودی را برساند، یعنی؛ دارای اسنادی باشد که ذاتاً تام است خواه نقض غرضی داشته باشد یا نه (خیامپور، ۱۳۸۸: ۱۸). وحیدیان کامیار و عمرانی جمله را چنین تعریف کرده‌اند: «جمله به واحدی از زبان گفته می‌شود که از یک یا چند گروه ساخته شده باشد و به دو قسمت نهاد و گزاره بخش‌پذیر باشد. جمله ممکن است، مستقل باشد یا وابسته» (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۹: ۹). در تعریف جلیلی «جمله یک یا چند کلمه است که مفهومی را بیان می‌کند، خواه به صورت کامل و مستقل و خواه به شکل ناقص» (جلیلی، ۱۳۹۴: ۳۴۳). باطنی معتقد است «جمله به آن واحد زبان فارسی گفته می‌شود که از یک بند یا بیش‌تر ساخته شده باشد. جمله فارسی بر دو گونه است: جمله هسته‌ای و جمله خوشه‌ای» (باطنی، ۱۳۹۶: ۶۰).

با توجه به تعداد فعل‌های به کار رفته در جمله از یک سو و نوع پیوند یافتن فراکردهای جمله از سوی دیگر، می‌توان سه نوع جمله ساده، مرکب و مشتق در زبان فارسی معرفی کرد. (افراشی، ۱۳۹۸: ۱۳۶). جمله‌ها را به لحاظ معنا و پیام، می‌توان به انواع خبری، پرسشی، امری و عاطفی تقسیم کرد. همچنین جمله‌ها را به لحاظ فعل می‌توان به فعلی، اسنادی و بی‌فعل تقسیم کرد. (کریمی فیروزجائی و سبزواری، ۱۳۹۷: ۴۴-۴۶). از دیدگاه رده‌شناسی نیز، سه نوع جمله اصلی در زبان فارسی داریم: جمله خبری، جمله پرسشی و جمله امری (ماهوتیان، ۱۳۷۸: ۱۸).

از نظر سیر تاریخی باید گفت «در پارسی باستان ترتیب اجزاء جمله آزاد است و این آزادی به سبب آن است که صورت صرفی کلمات خود نشانه مقام نحوی آن‌ها در جمله نیز هست بنابراین تقدیم و تأخیر اجزاء در تغییر معانی تأثیری ندارد... در فارسی میانه نیز بیش‌تر جمله‌های ساده به همان ترتیب است؛ یعنی نهاد در آغاز می‌آید و فعل در پایان قرار می‌گیرد... در فارسی دری دوره نخستین (از آغاز تا اوایل قرن هفتم) ساختمان جمله از نظر ترتیب اجزاء آن نسبت به ادوار بعد آزادی بیش‌تری دارد. از آن پس در دوره فارسی دری و فارسی قرون اخیر نوعی یکنواختی و تحجر در ترتیب اجزاء جمله روی داده است.» (خانلری، ۱۳۹۲: ج سوم ۴۴۶-۴۴۷).

۱-۱. پیشینه پژوهش

جلیلی (۱۳۹۴) جمله در زبان فارسی را از نظر استقلال و نقص، جمله مستقل از نظر تعداد فعل و ساخت لفظی، از نظر ارزش در جمله‌های مستقل و مرکب، راه شناخت وابسته‌ها، انواع جمله از نظر نظم ارکان، از نظر اثبات و نفی، از نظر معنا و مفهوم و شیوه بیان، انواع جمله از نظر ارتباط آن‌ها با کلام و از نظر نوع فعل مورد بررسی قرار داده است. همچنین (۱۳۹۲) جمله‌های زبان فارسی را به دو جزئی با فعل ناگذر، سه جزئی با مفعول، سه جزئی با مسند، سه جزئی با متمم، چهار جزئی با مفعول و متمم، چهار جزئی با مفعول و مسند، چهار جزئی با متمم و مسند، چهار جزئی با دو مفعول و پنج جزئی با مفعول و متمم و مسند تقسیم کرده است. افراشی (۱۳۹۸) ساختمان جمله‌های زبان فارسی را به جمله‌های ساده (دارای یک فعل با انواع خبری، پرسشی، امری)، جمله‌های مرکب (دارای بیش از یک فعل) و جمله‌های مشتق (با بیش از یک فعل) تقسیم کرده است. در جمله‌های مرکب فراکردهای جمله به کمک حرف ربط آشکار یا محذوف به هم می‌پیوندند اما در جمله‌های مشتق فراکردها در پی هم قابل

تشخیص نیستند، بلکه در ساختمان این نوع جمله‌ها، یک یا چند فراکرد درونه می‌گردد. باطنی (۱۳۹۶) ساختمان جمله در زبان فارسی را به هسته‌ای و خوشه‌ای تقسیم کرده است. وحیدیان کامیار و عمرانی (۱۳۸۹) جمله‌های فارسی را به ساده (دو جزئی، سه جزئی، چهار جزئی)، استثنایی، بی‌فعل، بی‌نهاد و جمله با فعل یک شناسه تقسیم کرده‌اند. همچنین جمله‌های سه جزئی را به جمله‌های سه جزئی با مفعول، سه جزئی با مسند، سه جزئی با متمم و جمله‌های چهار جزئی را به چهار جزئی با مفعول و متمم، چهار جزئی با مفعول و مسند، چهار جزئی دو مفعولی و چهار جزئی با متمم و مسند تقسیم کرده‌اند. خیامپور (۱۳۹۳) جمله‌های زبان فارسی را به جمله آزاد، جمله‌های به هم پیوسته، جمله‌های متداخل، جمله‌های متجانس، جمله تفسیری، جمله تأویلی و جمله بدلی تقسیم کرده است. احمدی گیوی و انوری (۱۴۰۰) جمله‌های زبان فارسی را از حیث مفهوم به خبری، پرسشی، عاطفی و امری، از حیث نظم به دو گونه دستورمند و غیر دستورمند، از حیث فعل به فعلی، اسنادی و بی‌فعل، از حیث ساختمان به ساده و مرکب و از حیث داشتن پیام و مفهوم به مستقل و ناقص تقسیم کرده‌اند. عمادی (۱۳۸۴) جمله‌های گویش کندازی را از نظر ترتیب اجزای جمله بررسی کرده و آن‌ها را از نظر فعل به جمله فعلی، اسنادی و بی‌فعل تقسیم کرده است. رنجبر (۱۳۹۴) جمله‌های زبان کردی را به جمله‌های ساده با فعل لازم، جمله‌های ساده با فعل ربطی، جمله‌های ساده با فعل متعدی، جمله‌های مرکب هم‌پایه، جمله‌های مرکب ناهم‌پایه، جمله‌های شرطی و جمله‌های وابسته درونه‌ای تقسیم کرده است. آن‌چه به پژوهش حاضر نزدیک‌تر و مربوط‌تر است، پژوهشی است که رنجبر و صیادکوه (۱۳۹۵) تحت عنوان «بررسی جمله و شبه جمله در گویش لایزنگانی» انجام داده‌اند. نگارندگان در این مقاله هفت الگو برای جمله-های این گویش ارائه کرده‌اند و جابه‌جایی در هر الگویی را ذکر کرده‌اند. الگوهای ارائه شده بدین قرار است: نهاد + مسند + فعل اسنادی. نهاد + فعل ناگذر. نهاد + مفعول + فعل گذرا. نهاد + مفعول + حرف اضافه + متمم + فعل مجهول. نهاد + فعل سببی. نهاد + فعل مجهول. نهاد + حرف اضافه + متمم + فعل مجهول. نهاد + مفعول + تمیز (مسندالیه مفعول) + فعل ناقص. همچنین به مواردی چون گونه‌های گزاره، جمله پایه و پیرو، جمله مثبت و منفی، جمله‌های پیوسته و شبه جمله نیز اشاره کرده‌اند.

۲-۱. هدف پژوهش

همان گونه که اشاره شد، پیش از این، پژوهشی پیرامون جمله و شبه جمله در گویش لایزنگانی انجام شده که به کلیاتِ مبحث جمله در این گویش پرداخته است و الگوها نیز همگی مطابق با الگوهای فارسی معیار تنظیم شده است. هدف اصلی نگارنده در پژوهش حاضر، بررسی همه جانبه و بیان نکات ریزی است که صیادکوه و رنجبر در پژوهش خود، بدان اشاره‌ای نکرده‌اند. همچنین نگارنده سعی کرده است تا جای ممکن علتِ بسیاری از تفاوت‌هایِ مبحث جمله در این گویش در مقایسه با فارسی معیار را ذکر کند.

۳-۱. روش پژوهش و چارچوب نظری

پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر روش میدانی انجام گرفته است. برای گردآوری داده‌های این پژوهش، از دو منبع اصلی استفاده شده است: الف-مصاحبه‌های میدانی؛ داده‌های زبانی از طریق مصاحبه با گویشوران بومی به‌ویژه سال‌خوردگان روستا جمع‌آوری شده‌اند. این مصاحبه‌ها در قالب گفت‌وگوهای آزاد و ثبت مواردی نظیر لایه‌ها، ضرب‌المثل‌ها، ناسزاها، نفرین‌ها و چیستان‌ها بوده که پیش از این پژوهش، گردآوری شده‌اند. ب-روش کتابخانه‌ای؛ منابعی نظیر آثار وحیدیان کامیار و عمرانی، باطنی، خانلری، مشکوٰۃ‌الدینی و احمدی گیوی و انوری، تحلیل دقیق‌تر و ساختارمندِ داده‌ها را فراهم ساختند. چهارچوب نظری این پژوهش بر مبنای رویکرد زبان‌شناسی توصیفی و رده‌شناختی است. و با تکیه بر دیدگاه‌های دستورپژوهانی نظیر وحیدیان کامیار و عمرانی (۱۳۸۹)، فرشیدورد، (۱۳۸۲)، جلیلی (۱۳۹۴) و انوری و گیوی احمدی (۱۴۰۰) به بررسی ساخت جمله در گویش لایزنگان می‌پردازد. در این رویکرد، جمله به‌عنوان واحدی نحوی-معنایی در نظر گرفته می‌شود که از پیوند نهاد و گزاره شکل می‌گیرد و جابه‌جایی ارکان آن می‌تواند دلالت‌های نقشی و تأکیدی داشته باشد.

۲. تحلیل داده‌ها

۲-۱. انواع جمله بر اساس اجزای تشکیل‌دهنده آن

در هر زبان، لهجه و گویش، الگوها یا قالب‌هایی برای ساختن جمله‌ها وجود دارد که در این الگوها واژه‌ها با ترتیب مشخصی چیده می‌شوند و جملات را به وجود می‌آورند. غالباً ارکان این

الگوها هنگامی که توسط افراد، در زبان محاوره، لهجه‌ها و گویش‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد، جابه‌جا می‌شوند.

۱-۲. جملات دوجزئی

دوجزئی با فعل ناگذر

مَمَد اومد *mammaδ umaδ* : محمد آمد.

نهاد گزاره

انگیرا پلکید *anğir-â pelqiδ* : انگورها له شد.

نهاد گزاره

گاهی ارکان جمله در این الگو جابه‌جا می‌شود. این جابه‌جایی بیش‌تر زمانی صورت می‌گیرد که جمله پرسشی باشد.

ملقن رضا *melqon rozâ* : قورت داد رضا.

نهاد گزاره

نشس مَمَد؟ *nešes mammaδ* : نشست محمد؟

نهاد گزاره

اومد باد؟ *umaδ bâ:δ* : آمد/ وزید باد؟

نهاد گزاره

دوجزئی با فعل مجهول

در این الگو پیش از فعل مجهول حرف «ا» به کار می‌رود و تأثیری در معنا ندارد. ناگفته نماند که به ندرت بدون حرف «ا» نیز به کار می‌رود.

باغ آ رخته شد *bâ:γ a rexta šoδ* : باغ ریخته شد، انگورها چیده شد.

نهاد گزاره

سنگ آ کنه شد *saŋg a kanna šoδ* : سنگ کنده شد.

نهاد گزاره

جابه‌جایی ارکان در این نوع جمله‌ها:

گزاره (فعل مجهول) + نهاد

آ رخته شد باغ a rexta šoð bâ:γ : ریخته شد باغ، چیده شد انگورها.

گزاره نهاد

۲-۱. جملات سه جزئی

سه جزئی با مسند؛ نهاد + مسند + فعل اسنادی

ماینسو خوشال بید mâ:-nesô xošâl bið : ماه‌نساء خوشحال بود.

نهاد مسند فعل

کار بچه پچه kâr-e bačča pač-e : کار بچه شکسته است (از مثل‌های این گویش

است)

نهاد مسند فعل

جابه‌جایی ارکان در این نوع جمله‌ها:

با اندکی تسامح می‌توان گفت به همان اندازه که این الگو (الگوی اصلی) توسط گویشوران مورد استفاده قرار می‌گیرد، به همان اندازه هم این الگو با جابه‌جایی ارکان جمله به شکل‌های زیر، به کار می‌رود:

۱- مسند + فعل + نهاد

خود خالی بید حسن xoð-hôli bið hasan : آشنا بود حسن.

مسند فعل نهاد

نیمه‌آوری شد هوا ni:ma-avr-i šoð havâ : نیمه‌آوری شد هوا.

مسند فعل نهاد

۲- فعل + نهاد + مسند

این الگو بیش‌تر زمانی به کار می‌رود که گوینده بخواهد بر مسند تأکید کند.

ایشه سنگ آ آرت i-š-e sanğ a ârt : می‌شود سنگ آرد، سنگ آرد می‌شود.

فعل نهاد مسند

سه جزئی با مفعول؛ نهاد + مفعول + فعل

علی خونه گره ali xuna gere : علی خانه خرید.

نهاد مفعول فعل

هندیا گو ایپرسن *hendi-yâ gô i-parass-en*: هندی‌ها گاو می‌پرستند.

نهاد مفعول فعل

نکته یک: اگر مفعول، معرفه باشد جمله دارای تغییراتی می‌شود. ممکن است یکی از این تغییرات در جمله ایجاد شود یا چند تغییر به طور هم‌زمان ایجاد شود.

۱- پسوند معرفه‌ساز «و» *u* به مفعول می‌چسبد. این پسوند معرفه به نوعی به جای حرف نشانه «را» می‌آید. در فارسی نیز چنین است که اگر مفعول مجرد باشد یعنی اسم جنس باشد و نه معرفه را برساند و نه نکره را، بدون «را» می‌آید. اما اگر اسم خاص و اسم معرفه و ضمیر، مفعول شوند حتماً با «را» می‌آیند (ارژنگ، ۱۳۹۶: ۶۴). به عبارتی ساده‌تر «مفعول نکره و اسم جنس مفعول نما نمی‌گیرند» (ماهوتیان، ۱۳۷۸: ۱۳۹).

۲- پسوند معرفه‌ساز «و» *u* به مفعول می‌چسبد و هم‌زمان، ضمیری بر سر فعل می‌آید که به مفعول برمی‌گردد. در این گویش ضمیرها بر فعل مقدم می‌شوند و پیش از فعل قرار می‌گیرند. برای مثال جمله «حسن نهال را کاشت» را در نظر می‌گیریم:

به صورت نکره: حسن ناهال کاشت *hasan nâhâl kâšt*: حسن نهال کاشت.

به صورت معرفه: حسن ناهالو کاشت *hasan nâhâl-u kâšt*: حسن آن نهال را کاشت.

نهاد مفعول فعل

به صورت معرفه: حسن ناهالو اش کاشت *hasan nâhâl-u eš-kâšt*: حسن آن نهال را کاشت.

نهاد مفعول فعل

۳- برای اشخاص، چون پسوند معرفه‌ساز «و» خاصیت معرفه‌سازی خود را تا حدودی از دست داده، ضمیری بر سر فعل می‌آید که به مفعول برمی‌گردد. این ضمیر که از نظر شخص و شمار با مفعول هماهنگ است، در اصل اشاره و تکراری از مفعول معرفه در جمله است که می‌توان آن را تأکیدی در نظر گرفت.

مو مَمَدو اش دیدم *mo mammað eš-dið-om*: من محمد را دیدم.

نهاد مفعول فعل

مو مَمَدو اش دیدم *mo mammað-u eš-dið-om*: من محمد را دیدم.

نهاد مفعول فعل

مثالی دیگر با فعل «شناختن»:

انسان معرفه: حسن علی شیشناسه hasan ali š-išnâs-e : حسن علی را می‌شناسدش.

نهاد مفعول فعل

غیر انسان معرفه: حسن کهره ایشناسه hasan ka:rô išnâs-e : حسن آن کهره (گوسفند) را می‌شناسد.

نهاد مفعول فعل

غیر انسان معرفه: حسن کهره شیشناسه hasan ka:rô š-išnâs-e : حسن آن کهره (گوسفند) را می‌شناسدش.

نهاد مفعول فعل

غیر انسان نکره: حسن کهره ایشناسه hasan ka:ra i-šnâs-e : حسن کهره (گوسفند) می‌شناسد.

نهاد مفعول فعل

گفتیم ضمیری که بر سر فعل می‌آید و به مفعول برمی‌گردد، از نظر شخص و مفرد یا جمع بودن با مفعول هماهنگ است:

اگر مفعول مفرد باشد: حسن ناهالو اش کاشت hasan nâhâl-u eš-kâšt : حسن آن نهال را کاشت.

نهاد مفعول فعل

اگر مفعول جمع باشد: حسن ناهالا شون کاشت hasan nâhâl-â šun-kâšt : حسن نهال‌ها را کاشت.

نهاد مفعول فعل

نکته دو: اگر فعل مربوط به حال باشد، ضمیرهایی که به مفعول برمی‌گردد به صورت «م، ت، ش، مون، تون، شون» و اگر فعل مربوط به گذشته باشد -مگر چند استثنا مانند فعل «گفتن»- به صورت «أم، ات، اش، مون، تون، شون» ظاهر می‌شوند. درواقع اول شخص، دوم شخص و سوم شخص مفرد، تغییر می‌کنند.

زمان حال: حسن علی شیشناسه hasan ali š-išnâs-e : حسن علی را می‌شناسد.

نهاد مفعول فعل

زمان گذشته: حسن علی اش شناخت hasan ali eš-šenâxt : حسن علی را شناخت.

نهاد مفعول فعل

نکته سه: راه‌های دیگری نیز برای معرفه ساختن مفعول وجود دارد. مثلاً آوردن یکی از صفت‌های اشاره «ئی / i / او / u / هیم / hem / و هامو / homu» (این / آن / همین / همان) پیش از مفعول:

زهره هُم جومنِ وادخت za:râ hom juman vâ:-ðoxt : زهره همان پیراهن را دوخت.
نهاد مفعول فعل

نکته چهار: گاه ممکن است یکی از این صفت‌ها و «و» معرفه‌ساز و ضمیری که به مفعول برمی‌گردد، هم‌زمان در جمله بیاید:

زهره هُم جومنوِ ایش وادخت za:râ hom juman-u eš-vâ:-ðoxt : زهره همان پیراهن را دوختش.
نهاد مفعول فعل

نکته پنج: ممکن است ضمیری اعم از جدا یا پیوسته، مفعول واقع شود که در این صورت اگر ضمیر جدا مفعول بود حتماً ضمیر پیوسته نیز بر سر فعل می‌آید و اگر ضمیر جدا وجود نداشت، ضمیر پیوسته به تنهایی بر سر فعل می‌آید. به نظر می‌رسد هرگاه ضمیر جدا و پیوسته با هم بیاید، ضمیر پیوسته نقش تأکید داشته باشد. برای مثال «با مو دید bâ: mo dið : پدر من دید» بی‌معنی است. بنابراین:

با ضمیر جدا: با مو اُم دید bâ: mo om-dið : پدر من را دید.

با ضمیر پیوسته: با اُم دید bâ: om-dið : پدر من را دید.

جابه‌جایی ارکان در این نوع جمله‌ها:

در این جملات نیز امکان جابه‌جایی ارکان جمله وجود دارد. برای مثال:

ناهالو حسن کاشت nâhâl-u hasan kâšt : آن نهال را حسن کاشت.
مفعول نهاد فعل

حسن ایشناسه کهرو hasan i-šnâs-e ka:rô : حسن می‌شناسد آن کهره (گوسفند) را.
نهاد فعل مفعول

ایشناسه حسن کهرو i-šnâs-e hasan ka:rô : می‌شناسد حسن آن کهره (گوسفند) را.
فعل نهاد مفعول

در برخی موارد، این جابه‌جایی حتمی است زیرا بدون جابه‌جایی معنی جمله تغییر می‌کند. برای مثال در جمله «حسن علی را زد» حتماً جای مفعول و فعل عوض می‌شود.

حسن زد ا علی : hasan zað-a ali : حسن زد به علی.

نهاد فعل مفعول

علی حسن اش زد : ali hasan eš-zað : علی را حسن زد.

مفعول نهاد فعل

سه جزئی با متمم؛ نهاد + متمم + فعل

صغرو خود مردم ایچنگه : soyrô xoðe mardom i-jang-e : صغری با مردم می‌جنگد.

نهاد متمم فعل

علی ا دوماداش اینازه : ali a dumâð-â-š i-nâz-e : علی به دامادهایش می‌نازد.

نهاد متمم فعل

نکته: اگر حرف اضافه به معنی «به» باشد بدون کشش به صورت /a/ و اگر به معنی «از» باشد با کشش و به صورت /a:/ به کار می‌رود.

جابه‌جایی ارکان در این نوع جمله‌ها:

در این نوع جمله‌ها نیز بسته به نوع تأکیدی که در جمله وجود دارد ارکان جمله جابه‌جا می‌شوند:

علی اینازه ا دوماداش : ali i-nâz-e a dumâð-â-š : علی می‌نازد به دامادهایش.

نهاد فعل متمم

اینازه ا دوماداش علی : i-nâz-e a dumâð-â-š ali : می‌نازد به دامادهایش علی.

فعل متمم نهاد

باید توجه داشته باشیم که آنچه در اینجا با عنوان متمم از آن یاد شد، متمم فعل است نه متمم قید. نوعی از متمم قیدی نیز با حرف اضافه می‌آید و ساختمانی نظیر متمم فعلی دارد. مانند: فاطمه از خانه رفت. «تفاوت گروه قیدی (متمم قیدی) با متمم فعل در آن است که بعضی از فعل‌ها به متمم فعل نیاز دارند و با حذف متمم جمله ناقص می‌شود: با دانایان درآمیز. از نادان بپرهیز.» (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۹: ۱۸).

۳-۱-۲. جملات چهار جزئی

چهار جزئی با مفعول و متمم؛ نهاد + مفعول + متمم + فعل

موئی حرف آ علی شنیدم *mo i harf a: ali šeniδ-om* : من این حرف را از علی شنیدم.

نهاد مفعول متمم فعل

[تو] ماشیت آ که دادی؟ *to mōši-t a ke dāδ-i* : [تو] ماشینت را به که دادی؟

نهاد مفعول متمم فعل

نکته یک: در این نوع جمله‌ها نیز برای معرفه ساختن مفعول، از یکی از راههایی که در جملات سه جزئی با مفعول بدان اشاره شد، استفاده می‌شود.

نکته دو: ضمیری که به مفعول باز می‌گردد در برخی از افعال فقط پیش از متمم واقع شود. مانند:

حسن سنگو شکه داد؟ *hasan sanḡ-u š-a ke dâδ* : حسن آن سنگ را به که‌اش داد؟

نهاد مفعول متمم فعل

برای فعل «دادن» اگر مفعول جمع باشد، ضمیری که به مفعول برمی‌گردد می‌تواند قبل از فعل نیز بیاید:

حسن سنگا آ که شون داد؟ *hasan sanḡ-â a ke šun-dâδ* : حسن آن سنگ‌ها را به که‌شان داد؟

نهاد مفعول متمم فعل

در برخی افعال، ضمیری که به مفعول برمی‌گردد، می‌تواند قبل از فعل یا متمم بیاید. که در برخی مانند «فروختن» جای فعل و متمم عوض می‌شود:

علی ماشینو ایش فروخت آ رضا *ali mōšin-u eš-forox-t a rozâ* : علی آن ماشین را به رضا فروختش.

نهاد مفعول فعل متمم

علی ماشینو فروخت ش رضا *ali mōšin-u forox-t š-a-rozâ* : علی آن ماشین را به رضایش فروخت.

نهاد مفعول فعل متمم

کُورا بچا شون گرگ ایترسونه kovrâ bačč-â šun-a:-gorg i-tarsun-e : کبری
بچه‌ها را از گرگ می‌ترساند.

نهاد مفعول فعل متمم

کُورا بچا ا گرگ شون ایترسونه kovrâ bačč-â a gorg šun-i-tarsun-e : کبری
بچه‌ها را از گرگ می‌ترساند.

نهاد مفعول متمم فعل

نیز ممکن است ضمیری که به مفعول برمی‌گردد، هم بر سر متمم بیاید و هم بر سر فعل:

علی ماشینو ایش فرخت ش رضا ali mošin-u eš-foroxšt š-a-rozâ : علی آن ماشین را
به رضا فروخت.

نهاد مفعول فعل متمم

نکته سه: با توجه به معرفه یا نکره بودن مفعول، این حالات ممکن است: ممکن است
مفعول فقط با صفت اشاره، معرفه شود، ممکن است با پسوند معرفه‌ساز معرفه شود، ممکن
است هم صفت اشاره بیاید و هم پسوند معرفه‌ساز. ضمیری که به مفعول باز می‌گردد نیز
ممکن است هم‌زمان ظاهر شود و البته این ضمیر نقشی در معرفه بودن یا نکره بودن ندارد.
برخی از حالات بدین قرار است:

با مفعول نکره: حسن سنگ ا که داد؟ hasan saŋg-a ke dâδ : حسن سنگ به که داد؟

نهاد مفعول متمم فعل

با مفعول نکره: حسن سنگ ش که داد؟ hasan saŋg š-a ke dâδ : حسن سنگ به که
داد؟

نهاد مفعول متمم فعل

با مفعول معرفه: حسن سنگو ا که داد؟ hasan saŋg-u a ke dâδ : حسن آن سنگ را
به که داد؟

نهاد مفعول متمم فعل

با مفعول معرفه: حسن هم سنگو ا که داد؟ hasan hom saŋg-u a ke dâδ : حسن همان
سنگ را به که داد؟

نهاد مفعول متمم فعل

با مفعول معرفه: حسن هم سنگو ش که داد؟ hasan hom saŋg-u š-a ke dâδ :
حسن همان سنگ را به که داد؟

نهاد مفعول متمم فعل

نکته چهار: پیش از این گفتیم که اگر مفعول مفرد یا جمع باشد، ضمیری که ظاهر می شود با آن متناسب است:

با مفعول جمع: طاره هُم کتاوا شون که داد؟ : târa hom ketâv-â šun-a-ke dâd
طاهره آن کتابها را به که داد؟

نهاد مفعول متمم فعل

نکته پنج: ضمیری که به مفعول برمی گردد برای برخی افعال مانند «پرسیدن» به کار نمی رود:

علی سوالی آ مو پرسید ali so`âli-ya: mo porsid

نهاد مفعول متمم فعل

میثم رازو آ علی گفت meysam râz-u a ali goft

نهاد مفعول متمم فعل

در این نوع جمله ها نیز ممکن است ضمیری اعم از پیوسته یا جدا به تنهایی مفعول یا متمم واقع شود. این ضمیر با ضمیری که به مفعول بر می گردد متفاوت است و نباید آن را یکی پنداشت.

در نقش مفعول: حسن اش داد آ علی hasan eš-dâd-a ali

نهاد مفعول متمم فعل

در نقش متمم با حرف «از»: علی سوالی ش پرسید ali so`âli š-a:-porsid : علی سوالی را از او پرسید.

نهاد مفعول متمم فعل

در نقش متمم با حرف «به»: علی همه چی تون گ ali hama-či tun-a-go : علی همه چیز را به شما گفت.

نهاد مفعول متمم فعل

چهار جزئی با مفعول و مسند: نهاد + مفعول + مسند + فعل

ارث با حسن مغرور ک ers-e bâ hasan mayrur ke : ارث پدر حسن را مغرور کرد.

نهاد مفعول مسند فعل

مردم علی شا ای دنسن mardom ali šâ: i-donoss-en : مردم علی را شاه می دانستند

(به شمار می آوردند).

نهاد مفعول مسند فعل

در این نوع جمله‌ها نیز عادت بر این است که ضمیری می‌آید که به مفعول برمی‌گردد:

ارث با حسن مغرورش کِ ers-e bâ hasan mayrur-eš-ke : ارث پدر حسن را مغرور کرد.

نهاد مفعول مسند فعل

مردم علی شا شیدُنَسَن mardom ali šâ: š-i-donoss-en : مردم علی را شاه می‌دانستند (به شمار می‌آوردند).

نهاد مفعول مسند فعل

مو او عاقل شیدُنَسَم mo u âqel š-i-donoss-om : من او را عاقل می‌دانستم.

نهاد مفعول مسند فعل

گاه ممکن است این ضمیر، پیش از مسند نیز واقع شود که این حالت کم‌کاربرد است. مگر این‌که فعل از دو جزء تشکیل شده باشد مانند «حساب کردن»:

مردم علی شَشا حساو ایکردن mardom ali ša-šâ: hesâv i-kerd-en : مردم علی را شاه حساب می‌کردند.

نهاد مفعول مسند فعل

ممکن است مفعول مستقیم حذف شود و ضمیری که بر سر فعل می‌آید، مشخصات مفعول را بگوید. مفعولی که حذف شده برای گوینده و شنونده معرفه است. برای مثال وقتی دو نفر درباره فردی صحبت می‌کنند:

عاقل شیدُنَسَم مو â:qel š-i-donoss-om mo : عاقلش را می‌دانستم من.

مسند مفعول فعل نهاد

جابه‌جایی ارکان در این نوع جمله‌ها:

حسن ارث با مغرورش کِ hasan ers-e bâ mayrur-eš-ke : حسن را ارث پدر مغرور کرد.

مفعول نهاد مسند فعل

علی مردم شا شیدُنَسَن ali mardom šâ: š-i-donoss-en : علی را مردم شاه می‌دانستند.

مفعول نهاد مسند فعل

ارث با مغرورش ک حسن ers-e bâ mayrur-eš ke hasan : ارث پدر مغرور کرد حسن را.

نهاد مسند فعل مفعول

چهارجزئی با دو مفعول؛ نهاد + مفعول + مفعول + فعل

این نوع جمله‌ها در گویش لایزنگانی کم کاربرد است.

اُسا دیوالا کاشی چسپن ossâ divâl-â kôši časpon : استاد دیوارها را کاشی چسباند.

نهاد مفعول ۱ مفعول ۲ فعل

نکته یک: در این گویش این نوع جمله‌ها معمولاً به صورت جمله‌های چهارجزئی با مفعول و متمم به کار می‌روند:

اُسا آ دیوالا کاشی چسپن ossâ a divâl-â kôši časpon : استاد به دیوارها کاشی چسباند.

نهاد متمم مفعول فعل

مَمَد رنگِ قرمز زد آ در mammað ranğ-e qermez zað a dar : محمد رنگ قرمز را به در زد.

نهاد مفعول فعل متمم

نکته دو: تفاوت این نوع جمله با جمله چهارجزئی با مفعول و مسند آن است که در آن نوع جمله‌ها مفعول و مسند هر دو یک چیز هستند اما در این جمله‌ها مفعول اول و مفعول دوم یکی نیستند (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۹: ۲۲-۲۳). برای مثال در جمله زیر مفعول و مسند هر دو یکی است. یعنی؛ شاه همان علی است.

علی مردم شا شیدئسن ali mardom šâ: š-i-donoss-en : علی را مردم شاه می‌دانستند.

مفعول نهاد مسند فعل

اما در جمله زیر مفعول اول و مفعول دوم یکی نیستند:

اُسا آ دیوالا کاشی چسپن ossâ a divâl-â kôši časpon : استاد به دیوارها کاشی چسباند.

نهاد مفعول ۱ مفعول ۲ فعل

نکته سه: در این نوع جمله‌ها نیز ممکن است مفعول را با یکی از راه‌های معرفه‌سازی که گفته شد، معرفه کنند:

مَمَد درو رنگِ قرمز زد mammaḍ dar-u rang-e qermez zaḍ : محمد آن در را رنگ قرمز زد.

نهاد مفعول ۱ مفعول ۲ فعل

نکته چهار: ممکن است ضمیری که به مفعول (مفعول اول) برمی‌گردد را پیش از فعل به کار ببرند. اگر این ضمیر به کار برود دیگر حرف اضافه در جمله ظاهر نمی‌شود. یا به عبارت دیگر جمله به صورت چهارجزئی با مفعول و متمم به کار نمی‌رود. مثلاً:

مَمَد درو رنگِ قرمز اش زد mammaḍ dar-u rang-e qermez eš-zaḍ : محمد در را رنگ قرمز زد.

نهاد مفعول ۱ مفعول ۲ فعل

چهارجزئی با متمم و مسند؛ نهاد + متمم + مسند + فعل

همه‌ی مردم آ علی خرف ایگفتن hame-y mardom-a ali xeref igoft-en : همه مردم به علی، کودن می‌گفتند.

نهاد متمم مسند فعل

۲-۲. انواع گزاره

با توجه به نوع جمله، بخش‌های گزاره متفاوت است. به طور کلی در جمله‌های دوجزئی: ممکن است فعل ناگذر یا فعل مجهول گزاره باشد. در جمله‌های سه‌جزئی مسند + فعل اسنادی، مفعول + فعل یا متمم + فعل در جایگاه گزاره قرار گیرد. در جمله‌های چهارجزئی مفعول + متمم + فعل، مفعول + مسند + فعل، مفعول + مفعول + فعل یا متمم + مسند + فعل در جایگاه گزاره قرار گیرد.

۲-۳. انواع جمله از نظر مفهوم

جمله خبری، پرسشی، عاطفی و امری

جمله‌ها را از نظر مفهوم و چگونگی بیان، می‌توان به خبری، پرسشی، عاطفی و امری تقسیم کرد.

۱- خبری؛ جمله خبری جمله‌ای است که انجام کار یا روی دادن یا پذیرفتن حالتی را به طور قطع و یقین خبر می‌دهد و آن خبر، ممکن است مثبت یا منفی باشد. (جلیلی، ۱۳۹۴: ۳۴۸).

زوروکا بچ کرده zôruk-â bač kerd-en-e : زنبورها بچه داده‌اند.

رفتیم اگل بُری raft-im-a gil-bor-i : رفتیم برای هرسِ بوته‌های گل.

۲- پرسشی؛ «جمله پرسشی آن است که پرسش را برساند و این پرسش یا به وسیله کلمات پرسشی صورت می‌گیرد یا بدون آن» (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۱۱۳). جز جمله امری، همه جمله‌ها را می‌توان پرسشی کرد. (انوری و احمدی گیوی، ۱۴۰۰: ۳۲۸).

بارونم اومده وید؟ bôrun-am umaða við : باران هم آمده بود؟ (باریده بود؟)

ا تی پیون کردی؟ a ti peyvan kerd-i : پیوند کردند تمام شد؟

۳- عاطفی؛ «جمله عاطفی یا احساسی آن است که بر عواطف و احساساتی از قبیل تعجب، آرزو، افسوس، تحسین و مانند آن‌ها دلالت کند» (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۱۱۵).

کاشکی پاچه‌باد ایشد! kâškey pâča-bâd i-šoð : کاش می‌مُرد!

چه بنه‌ی سوزی! çe bane-y sôz-i : چه بنه (پسته کوهی) سبزی!

۴- امری؛ «جمله امری آن است که فعل آن به وجه امری باشد و بر نفرین، فرمان، دعا، تمنا، و خواهش و مانند آن‌ها یعنی بر طلب دلالت کند» (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۱۱۵).

د ئی طرفا پیدات نشه! da i-ttara:f-â peyðâ-t naš-e : دیگر این طرف‌ها پیدایت نشود!

دس مَم بگی! dass-e ma:-m begi : دست من را نیز بگیر!

۲-۴. جمله از نظر منفی یا مثبت بودن

جمله مثبت

«جمله منفی آن است که انجام کار یا امری یا داشتن حالتی را به صورت مثبت بیان می‌کند» (جلیلی، ۱۳۹۴: ۳۴۷).

ره که بره آ کووا ra: ke bere a ku-wâ : رفت که به کوه‌ها برود.

اَ تَوَلای گل، اَو اَ پای رَاژَوَنَهَم ایره a tavallō-y gol ô-a pō-y rožuna:m i:-re : از
تولای گل آب کنار رازیانه هم می‌رود. (مثل است)

جمله منفی

«جمله منفی آن است که انجام کار یا امری یا داشتن حالتی را به صورت منفی بیان می‌کند» (همان).

دَسْ اَ کار نگرِفت dāss-a kār na-gereft : دست به کار نزد (کاری انجام نداد)

گُه خُچْ اَ گَه‌دُون نیم‌رَسُونِه go: xočč-a go:-dūn nim-rasun-e : مدفوع خودش را
به مدفوع‌دانی نمی‌رساند (مثل است)

۵-۲. جمله پایه و پیرو

در جمله‌های مرکبی که گوینده مقصود خود را با بیش از یک جمله ساده بیان می‌کند، یکی از جمله‌های ساده مفهوم اصلی کلام را دربر دارد و غالباً به تنهایی نیز می‌تواند در جای دیگر به عنوان جمله ساده مستقل به کار رود؛ این جمله را جمله ساده می‌گویند. جمله پیرو نیز جمله‌ای است که غالباً مفهوم مستقلی ندارد و در ساخت جمله مرکب به عنوان یک جمله ساده ناقص به کار می‌رود. (جلیلی، ۱۳۹۴: ۳۴۵).

خَری که بار ما شَ‌بار نی، هِنّ و هُوشِ ما شَ‌کار نی xar-i ke bâ:r-e mâ ša-bâr ni
henn-o hôšt-e mâ ša-kâ:r ni: خری که بار ما را حمل نمی‌کند، هِنّ و هُوش (آواری
راندن الاغ) و هدایت کردن ما به کارش نمی‌آید.

در این مثل جمله اول یعنی؛ «خری که بار ما شَ‌بار نی» (=خری که بار ما را حمل نمی‌کند) جمله پایه است و تأکید گوینده این مثل بر آن است. گوینده می‌خواهد بر کاری که به او مربوط نمی‌شود و سود و ضرری برایش ندارد تأکید کند. جمله دوم یعنی؛ «هِنّ و هُوشِ ما شَ‌کار نی» (=هِنّ و هُوش و هدایت کردن ما به کارش نمی‌آید) جمله پیرو است و با این جمله معنای جمله پایه کامل می‌شود و مراد گوینده حاصل می‌شود.

مثالی دیگر:

doâ a jun-eš bo-ko ta xoðâ kerm-eš be- zan-e : دعای جونش بُکُ ته خدا کِرمِش بزنه
نفرین به جان او بکن تا خدا او را کرم بزند.

جمله «دعای جونش بُکُ» (=نفرین به جان او بکن) جمله پایه است که گوینده تأکیدش بر نفرین است و جمله «ته خدا کرمش بزنه» (تا خدا او را کرم بزند) جمله پیرو است که در آن نتیجه امر ذکر شده است.

۲-۶. جمله مستقل ساده و مرکب

جمله مستقل آن است که مفهوم و مطلب را برساند و شنونده را منتظر نگذارد و برای وی سؤال و ابهامی باقی نگذارد.

جمله مستقل ساده:

خسته شدم xassa šoð-om : خسته شدم.

جمله مستقل مرکب:

das ke a: mâ jeðâ šoð : دس که آما جدا شد، خر ایخواره خووه سگ ایخواره خووه
xar i-xâr-e xu:v-e sag i-xâr-e xu:v-e : دست که از ما جدا شد، خر می خورد خوب
است سگ می خورد خوب است (مثال است)

۲-۷. جمله معترضه

جمله معترضه جمله‌ای است که در ضمن جمله اصلی با مفاهیمی چون دعا، نفرین، ناسزا و... می‌آید و اگر از جمله حذف شود باعث خلل و نارسایی معنا و مفهوم جمله اصلی نمی‌شود.

pesar-om xoðâ sôz-eš kon- : پسرم خدا سوزش کنه- یه کیسه‌ی برنجی برم آورد
e ya kise-y berenj-i bera-m âvord : پسرم خدا او را سبز کند- یک کیسه برنج
برایم آورد.

ali xoða jun-eš be-gir-e hama či-m : علی خدا جونش بگیره- همه چیم دزدید
dozzið : علی خدا جانش را بگیرد- همه چیزم را دزدید.

۲-۸. جمله‌های پیوسته

منظور از جمله‌های پیوسته جمله‌هایی است که از نظر مفهوم مشترک هستند و در راستای انتقال یک مطلب به کار می‌روند.

مَمَد ره. پشت سرش آ خونه آ در شدم. رفتم جُل نادم آ ری خَرَو. اَکُت شَدَر کَرْدَم. رُئِم رُئِم
بین را شَرسیدم mammað ra: pošt-e sar-eš a: xuna a dar šoð-om raft-om
jol nâð-om-a ri xar-u a kot ša-ðar kerd-om ronn-om ronn-om beyn-e
râ: ša-rasið-om

محمد رفت. پشت سرش از خانه بیرون رفتم. رفتم پالان گذاشتم روی خر. خر را از طویله بیرون بردم. خر را حرکت دادم و حرکت دادم. بین راه به او (محمد) رسیدم.

۲-۹. مطابقت نهاد با شناسه

«عنصر شناسه در جایگاه پایانی ساخت‌واژه فعل ظاهر می‌شود. شناسه به شخص و نیز مفرد یا جمع بودن (یعنی عدد) نهاد اشاره می‌کند، و به همین سبب در اصل با آن مطابقت دارد.» (مشکوة‌الدینی، ۱۳۹۵: ۷۸).

۲-۹-۱. اگر نهاد، اسم جمع باشد

اگر نهاد، اسم جمع باشد فعل را، هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع به کار می‌برند ولی کاربرد فعل مفرد بیش‌تر است.

با فعل مفرد:

جمعیت ره jam`iyat ra: جمعیت رفت.

گله چرید gala ča:rið : گله چرید.

با فعل جمع:

مردم رفتن mardom raft-en : مردم رفتند. «مردم» فقط با فعل جمع به کار می‌رود.

گله آ هم ریختن gala a ham rext-en : گله به هم ریختند.

۲-۹-۲. اگر نهاد جاندار (انسان) باشد

اگر نهاد جاندار (انسان) باشد فعل را در جمع یا مفرد بودن با آن مطابقت می‌دهند.

حسن خوارد *hasan xârd* : حسن خورد.

شما اومدین / اومدیت *šomâ umaδ-in/ umaδ-it* : شما آمدید.

شهر و صُغو مُلُسکیدن *ša:ru-wo soyu moloskiδ-en* : شهربانو و صغری لیز خوردند.

۳-۹-۲. اگر نهاد، جمع غیر جاندار باشد

اگر نهاد، جمع غیر جاندار باشد فعل هم به صورت مفرد می‌آید و هم به صورت جمع.

با فعل مفرد:

درختا پَچَد *deraxt-â pač-čod* : درخت‌ها خرد شد.

سنگا رخت *saŋg-â rext* : سنگ‌ها ریخت.

سالای جولو ره *sâ:l-ɔ-y julô ra* : سال‌های پیش رفت (گذشت)

با فعل جمع:

کِنِگا خرد شدن *keŋg-â xord šod-en* : شاخه‌ها خرد شدند.

خونا تَمیدن *xu:n-â tommiδ-en* : خانه‌ها خراب شدند.

۴-۹-۲. اگر نهاد، جمع حیوانات باشد

اگر نهاد، جمع حیوانات باشد فعل هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع می‌آید.

با فعل مفرد:

کمونترا پرکید *kamunta:r-â perkiδ* : کبوترها پرید.

خر شاشید خرگلم شاشید : xar ščšiš xar-gal-am ščšiš : خر ادرار کرد، گروه خرها هم ادرار کرد (ضربالمثل است)

با فعل جمع:

کمونترا پرکیدن : kamunta:r-â perkiš-en : کبوترها پریدند.

خرا رفتن : xa:r-â raft-en : خرها رفتند.

۵-۹-۲. اگر نهاد عضوی از جمع «شما» و «ایشان» باشد

اگر نهاد عضوی از جمع «شما» و «ایشان» باشد فعل هم به صورت مفرد می‌آید و هم به صورت جمع.

با فعل مفرد:

یه کُدمِشون ره : ya koðom-e-šun ra : یک کُدامشان (یکی از آن‌ها) رفت.

یکی تون اُفتید : yeki-tun oftiš : یکی تان (یکی از شما) افتاد.

با فعل جمع:

یه کُدمِشون رفتن : ya koðom-e-šun raft-en : یک کُدامشان (یکی از آن‌ها) رفتند.

یکی تون مَنن : yeki-tun monn-en : یکی تان (یکی از شما) ماندند.

۱۰-۲. حذف فعل در جمله‌ها

گاه ممکن در جمله، اجزایی نظیر نهاد، مسند، مفعول و... حذف شود. از آن‌جا که پرداختن به تمام این موارد نیاز به پژوهشی مستقل دارد، فقط به حذف فعل در جمله می‌پردازیم. چراکه فعل را مرکز ثقل جمله و مهم‌ترین جزء کلام اصلی دانسته‌اند. (طیب‌زاده، ۱۴۰۰: ۵۲).

۱- در دعاها و تمناها

خدا قوت! : xodâ qovvat : خدا قوت [بدهد!]

نخسته‌ی! : na-xasse-y : [نباشی!]

۲- در نفرین‌ها

پُله‌ی هَف خَشَم ا تو سرت! pole-y haf xašam a to sar-et : خاکستر هفت محله
توی سرت [باشد!]

۳- در ناسزاها

گُه ا گور بُتون! go: a gur-e bo-tun : گُه به گور پدرت [باشد!]

۴- در مثل‌ها و کنایه‌ها

سگ سیر، دوغا ترش! sag si:r du:γ-â toroš : سگ سیر [است] و دوغا ترش [است]

۵- برخی جمله‌ها که با حروفی چون «چه»، «نه»، «هم» و «یا» به صورت مکرر می‌آیند.

نه اَو نه اَوادی na ô na â:vɔði : نه آب نه آبادی [است]

۶- برخی جمله‌ها که مسند آن‌ها صفتی باشد که با «تر» بیاید.

هرچه سال، تَر سال تر، اَو و علف بیش تر har-če sâ:l ta:r-sâ:l-tar ô-o alaf biš-tar
: هرچه سال تر سال تر [باشد] آب و علف بیش تر [است]

۷- در چیستان‌ها

چیِه که سَرش بر تو، بُیش بر مادر تو؟ či-ye ke sar-eš bar to bon-eš bar mâðar-e
to : چیست که سر آن بر تو [است]، انتهای آن بر مادر تو [است؟]

۸- در برخی از جمله‌های پرسشی

وختی تفنگ ا کُنْج خونه‌ی، چه ترس ا گرگ؟ vaxt-i tofang-a konj-e xune-y če
tars-a: gorg : وقتی که تفنگ در گوشهٔ اتاق است چه ترسی از گرگ [است؟]

۹- در برخی از جمله‌های تعجبی

عَزَو چشای سُوْزی! ažav ča:š-ɔ-y sôz-i : عجب چشم‌های سبزی [دارد!]

۱۰- در برخی جمله‌ها که برای تنفر می‌آید

چقد زرده مال و بدشِق! če-qað zard-a-mâ:l-o bað-šeq : چقد زرد رنگ و زشت
[است!]

۱۱- حذف به قرینه معنوی

چه خَوَر آبچا علی؟ če xavar-a: bačč-â ali : چه خبر از زن و بچه‌های علی [است؟]

۱۲- حذف به قرینه لفظی

عل او مد، حسن، ممد... ali umað hasan mammað : علی آمد، حسن [آمد]، محمد
[آمد]...

۱۱-۲. شبه جمله (جمله‌های استثنایی)

تمام جمله‌ها از نهاد و گزاره درست شده‌اند و گزاره نیز دارای فعل است اما برخی از جمله‌ها ممکن است یکی از شرط‌های جمله‌های معمولی را نداشته باشند. به این جمله‌ها جمله استثنایی می‌گویند و می‌توان آن‌ها را به ۱-جمله‌های بی‌فعل، ۲-جمله‌های بی‌نهاد،

۳-جمله با فعل یک شناسه تقسیم کرد (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۹: ۹).

۱-۱۱-۲. شبه جمله از نظر مفهوم

شبه جمله‌ها را می‌توان با توجه به عواطف و قصد گوینده نیز دسته‌بندی و در گروه‌هایی منظم جای داد. در این پژوهش شبه جمله‌های گویش لایزنگانی را با توجه به عواطف و قصد گوینده به شرح زیر دسته‌بندی کرده‌ایم:

۱- شبه جمله‌های امید، آرزو و دعا

بلکه balke : امید است که، باشد که. balkâ : امید است که. کاشکی kâškey :
کاش. ey xoðâ : ای خدا (با حالت تضرع). šâllâ : اِن شاء الله. اِن شالا in
šâllâ : اِن شاء الله. یا خدا yâ: xoðâ : یا خدا.

۲-شبه جمله تحسین و تشویق

ها! : hâ: ها! نازِ بُلت! nâ:z-e bol-et : نازِ بُلت! نازِ دسْت! nâ:z-e dass-et : نازِ دستت!
 دستت! نازِ قَدَت! nâ:z-e qað-et : نازِ قَدَت! ماشاآ māšâllâ : ماشاءالله! مرحوا!
 marhavâ : مرحبا! جان! jâ:n : جان! آفرین âffarin : آفرین، بارکالله! bârek-allâ :
 بارکالله! بهبه! ba:-ba: بهبه!

۳-شبه جمله تأسف و درد

اوی a:y، آه a:، ای بختم ey baxt-om، آخ âx، آخی âxxy آی â:y، به ba:، تِف te:f،
 تِف تِف تِف tef tef tef، حیف/خيف heyf/ xeyf، وای vâ:y، هی hey

۴-شبه جمله شگفتی

اُهو a:، اِهه ohô، اِهه eha، اُهه oho، ای بابو/بابو ey bâbbô/ bâbô، ایهه i:ha، بابو
 bâbbô، باکو bâkku، بکو bakku، بُه bo:، بُه boha:، تووه tôva:، توبه، تووه saxfâr
 tôva: توبه استغفار، عجو/عژو ažav/ ajav:، عجب، عجیب/عژیو aživ/ ajiv:،
 عجب، واویلا vâvveylâ:، واویلا، واوینال vâvveynlâ:، واویلا، هووه hu:ha، یا خدا yâ:
 xoðâ: یا خدا

۵-شبه جمله تنبیه و تحذیر

بابو bâbbô، دخیل daxil، مبدا ma-bâ:ðâ، وویلی voveyley:، واویلا

۶-شبه جمله امر

آلا alâ، بسمالله besmellâ، علی یارت ali yâ:r-et، یاآ yâ-llâ:، یاالله

۷-شبه جمله تعظیم و قبول و احترام

آری ri čaš، به روی چشم، ری چشم ri čaš-om:، روی چشم، چشم čašm

۸-شبه جمله تصدیق و ایجاب

دُرُس doros:، درست، ها hâ:/hâ:، هانه hâna:، آره نه، آره.

۹- شبه جمله تکذیب و انکار

ابداً aba:dan, استخفر الله estaxforollâ, اصلاً aslan, نه na: هرگز/ هرگز / hargez/ harges, هیش وخت hiš-vaxt: هیچ وقت، هرگز.

۱۰- شبه جمله سرزنش و نفرین

بیش تر این دسته از شبه جمله ها هنگامی به کار می روند که کسی بخواهد مانع از حرف زدن شخصی شود یا وی را به سبب حرف های ناپسندش مورد سرزنش قرار دهد.

ای بختم ey baxt-om, تو حلقی to halq-i, تیر کاری ti:r-e kər-i, تیر نایمون ti:r- e, درد dard, درد بی درمون dard-e bi:-darmun, درد دل dard-e del, دل درد del dard, رنج ranj, رنج باریکو ranj-e bərik-u, زهر مار za:r-e mār, زهر هلاهل za:z-e halâ:hel, سینه ورم si:na-varam, سینه ورم سال si:na-varam-e, کوف/ کوفت kuf/ kuft, کوفت کاری kuf-e kər-i, گوله gulla, مرگ marg sâ:l

۱۱- شبه جمله احساس لذت

آخ ax, اوف uf, اوفی uffey, آه a:, آخی âxxey, به ba:, به به ba:-ba:

۱۲- شبه جمله بیان ترس

بسملاً bəsmellâ: بسم الله، بوش buš/ bu:š, بوش بسملاً buš/ bu:š bəsmellâ, بوی va:y, تووه tôva, بوی buy/ bu:y

۱۳- شبه جمله تنفر و بی زاری

آق aq/ a:q, اوق uq/ u:q, ایق iq/ i:q, بق baq/ ba:q, وق vq/ va:q, وی va:y

۱۴- سایر شبه جمله ها

علاوه بر آن چه در بالا آمد، شبه جمله های دیگری نیز وجود دارد. برای مثال کارگفت های ارتباطی، بسیاری از دشنام ها و بسیاری از دعاها. در این مورد در بخش حذف فعل سخن گفته شد.

سلام، خدافظ xodâ-fez، به سلامت، سفر به خیر، علی یارت، خدا یارت، در امان خدا و...

۲-۱۱-۲. شبه جمله از نظر ساختمان

شبه جمله‌های یک‌جزئی

ای خدا، مرحوا! marhavâ : مرحبا! واویلا vâvveylâ : واویلا، دُرُس doros : درست،
آخ ax، خیف xeyf : خیف

شبه جمله‌های دوجزئی

این نوع از شبه جمله‌ها از دو گروه اسمی ساخته شده‌اند که گزاره آن‌ها بدون فعل می‌آید.
(وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۹: ۲۴). در گویش لایزنگانی با اندک تسامحی تمام شبه جمله‌هایش
از نوع یک‌جزئی هستند.

سفر به خیر، علی یارت

شبه جمله‌های سه‌جزئی

این نوع شبه جمله‌ها در این گویش به ندرت به کار می‌رود. مرد یعنی علی ← مرد علی است.

۳. نتیجه‌گیری

در این پژوهش که به توصیف ساختمان دستوری جمله در گویش لایزنگان داراب اختصاص یافت به مواردی نظیر انواع جمله بر اساس اجزای تشکیل دهنده آن، انواع گزاره، انواع جمله از نظر مفهوم، جمله از نظر منفی یا مثبت بودن، جمله پایه و پیرو، جمله مستقل ساده و مرکب، جمله معترضه، جمله‌های پیوسته، مطابقت نهاد با شناسه، حذف فعل در جمله‌ها و شبه جمله‌ها (جمله‌های استثنایی) پرداختیم.

جملات این گویش را از نظر اجزای تشکیل دهنده آن می‌توان به جملات دوجزئی، جملات سه‌جزئی و جملات چهارجزئی تقسیم کرد. جمله‌های دوجزئی را می‌توان به دوجزئی با فعل ناگذر و دوجزئی با فعل مجهول تقسیم کرد. جمله‌های سه‌جزئی را می‌توان به سه‌جزئی با مسند (نهاد + مسند + فعل اسنادی)، سه‌جزئی با مفعول (نهاد + مفعول + فعل) و سه‌جزئی با

متمم (نهاد + متمم + فعل) تقسیم کرد. جمله‌های چهارجزئی را نیز می‌توان به چهارجزئی با مفعول و متمم (نهاد + مفعول + متمم + فعل)، چهارجزئی با مفعول و مسند (نهاد + مفعول + مسند + فعل)، چهارجزئی با دو مفعول (نهاد + مفعول + مفعول + فعل) و چهارجزئی با متمم و مسند (نهاد + متمم + مسند + فعل) تقسیم کرد. اجزای این الگوها معمولاً در گویش لایزنگانی جابه‌جا می‌شوند که برخی از این جابه‌جایی‌ها تحت شرایطی خاص و با دلیل، صورت می‌گیرد.

با توجه به نوع جمله، بخش‌های گزاره متفاوت است. به طور کلی در جمله‌های دوجزئی ممکن است فعل ناگذر یا فعل مجهول گزاره باشد. در جمله‌های سه‌جزئی مسند + فعل اسنادی، مفعول + فعل یا متمم + فعل در جایگاه گزاره قرار گیرد. در جمله‌های چهارجزئی مفعول + متمم + فعل، مفعول + مسند + فعل، مفعول + مفعول + فعل یا متمم + مسند + فعل در جایگاه گزاره قرار گیرد.

بررسی مطابقت نهاد با شناسه در گویش لایزنگانی نشان می‌دهد اگر نهاد، اسم جمع باشد فعل را، هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع به کار می‌برند ولی به کار بردن فعل مفرد رایج‌تر است. اگر نهاد جاندار (انسان) باشد فعل را در جمع یا مفرد بودن با آن مطابقت می‌دهند. اگر نهاد، جمع غیر جاندار باشد فعل هم به صورت مفرد می‌آید و هم به صورت جمع. اگر نهاد، جمع حیوانات باشد فعل هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع می‌آید و اگر نهاد عضوی از جمع «شما» و «ایشان» باشد فعل هم به صورت مفرد می‌آید و هم به صورت جمع.

گاهی در برخی موارد به دلایلی فعل از جمله حذف می‌شود. در این جستار نشان دادیم که در گویش لایزنگانی، فعل در دوازده مورد ممکن است حذف شود. این موارد عبارتند از: در دعاها و تمناها، در نفرین‌ها، در ناسزاها، در مثل‌ها و کنایه‌ها، برخی جمله‌ها که با حروفی چون «چه»، «نه»، «هم» و «یا» به صورت مکرر می‌آیند، برخی جمله‌ها که مسند آن‌ها صفتی باشد که با «تر» بیاید، در چیستان‌ها، در برخی از جمله‌های پرسشی، در برخی از جمله‌های تعجبی، در برخی جمله‌ها که برای تنفر می‌آید، حذف به قرینه لفظی و حذف به قرینه معنوی.

شبه جمله‌های گویش لایزنگانی را با توجه به عواطف و قصد گوینده می‌توان به شبه جمله‌های امید و آرزو و دعا، شبه جمله تحسین و تشویق، شبه جمله تأسف و درد، شبه جمله شگفتی، شبه جمله تنبیه و تحذیر، شبه جمله امر، شبه جمله تعظیم و قبول و احترام، شبه جمله تصدیق و ایجاب، شبه جمله تکذیب و انکار، شبه جمله سرزنش و نفرین، شبه

جمله احساس لذت، شبه جمله بیان ترس، شبه جمله تنفر و بی‌زاری و سایر شبه جمله‌ها مانند کارگفت‌های ارتباطی، بسیاری از دشنام‌ها و بسیاری از دعاها دسته‌بندی کرد. شبه جمله را از نظر ساختمان نیز می‌توان به شبه جمله‌های یک‌جزئی، شبه جمله‌های دوجزئی و شبه جمله‌های سه‌جزئی تقسیم کرد.

منابع

- ارژنگ، غلامرضا، (۱۳۹۶)، دستور زبان فارسی/امروز، چاپ نهم، تهران: قطره.
- افراشی، آریتا، (۱۳۹۸)، ساخت زبان فارسی، چاپ سیزدهم. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
- انوری، حسن و گیوی احمدی، حسن، (۱۴۰۰)، دستور زبان فارسی ۲. چاپ دوازدهم، تهران: فاطمی.
- باطنی، محمدرضا، (۱۳۹۶)، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، چاپ سی و سوم. تهران: امیرکبیر.
- جلیلی، محمود، (۱۳۹۴)، دستور زبان فارسی پیشرفته، مشهد: دستور.
- حسینی فسائی، میرزا حسن، (۱۳۶۷)، فارس نامه ناصری، به تصحیح و تحشیۀ دکتر منصور رستگار فسائی، تهران: موسسۀ انتشارات امیرکبیر.
- خانلری، پرویز، (۱۳۹۲)، تاریخ زبان فارسی، جلد سوم، چاپ نهم، تهران: نشر نو.
- خیامپور، عبدالرسول، (۱۳۹۳)، دستور زبان فارسی، چاپ هفدهم، تبریز: ستوده.
- رنجبر، حسن. (۱۳۹۹). طبقه‌بندی موضوعی بومی‌سروده‌های لایزنگان. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه هرمزگان.
- طباطبایی، علاءالدین، (۱۳۹۵)، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
- طیب‌زاده، امید، (۱۴۰۰)، دستور زبان فارسی براساس نظریۀ گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز.

فرشیدورد، خسرو، (۱۳۸۲)، دستور مفصل امروز، تهران: سخن.

کریمی فیروزجائی، علی و سبزواری، مهدی، (۱۳۹۷)، ساخت دستوری زبان فارسی، تهران: دانشگاه پیام نور.

ماهوتیان، شهرزاد، (۱۳۸۴)، دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی، ترجمه مهدی سمائی. چاپ چهارم، تهران: نشر مرکز.

مشکوة‌الدینی، مهدی، (۱۳۹۵)، دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، چاپ چهاردهم. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

وحیدیان کامیار، تقی و عمرانی، غلامرضا، (۱۳۸۹)، دستور زبان فارسی ۱. چاپ دوازدهم، تهران: سمت.